

روزی روبرو دوونسزو تنیس باز قهرمان آرژانتین در حالی که در یکی از بزرگترین رقابت های تنیس دنیا برنده شده بود در حالی که چک قهرمانی را دریافت کرده بود و لبخندی بر لب داشت وارد رختکن شد. پس از ساعتی، او داخل پارکینگ تگ و تنها به طرف ماشینش می رفت که زنی به او نزدیک می شود.

زن پیرویش را تبریک می گوید و سپس عاجزانه می افزاید که پسرش به خاطر ابتلا به بیماری سخت مشرف به مرگ است و او قادر به پرداخت حق ویزیت دکتر و هزینه بالای بیمارستان نیست. دوونسزو تحت تاثیر حرف های زن قرار گرفت و چک مسابقه را امضا نمود و در حالی که آن را توی دست زن می فشارد گفت: برای فرزندتان سلامتی و روزهای خوشی را آرزو می کنم.

یک هفته پس از این واقعه دوونسزو در یک باشگاه روستایی مشغول صرف ناهار بود که یکی از مدیران عالی رتبه انجمن گلف بازان به میز او نزدیک می شود و می گوید: هفته گذشته چند نفر از بچه های مسنول پارکینگ به من اطلاع دادند که شما در آنجا پس از بردن مسابقه با زنی صحبت کرده اید. می خواستم به اطلاعاتان برسانم که آن زن یک کلاهبردار است. او نه تنها بچه مریض و مشرف به موت ندارد، بلکه ازدواج هم نکرده. او شما را فریب داده.

دوونسزو می پرسد: منظورتان این است که مریضی یا مرگ هیچ بچه ای در میان نبوده است. -بله کاملاً همین طور است.

دوونسزو می گوید: در این هفته، این بهترین خبری است که شنیدم.